

مطالعه در زندان مردان جمهوری اسلامی (۶۷ - ۱۳۶۰) پیش از نسل کشی

همایون ایوانی

فتوای خمینی در سال ۱۳۶۷ ساده و صریح بود: مرتد و محارب در زندان‌ها نماند.^۱ این فتوا، که بی تردید مورد تبادل نظر و توافق سران جمهوری اسلامی قرار گرفته بود، آغاز کشتاری را اعلام کرد که با موج‌های پیشین کشتار مخالفان متفاوت بود. این بار هدف برانداختن نسلی بود رام‌ناشدنی و تسلیم‌ناپذیر. درست است که چنین کاری در ایران معاصر بی‌همانند بود؛ اما در همین روزگار، در جاهای دیگر به چشم آمده بود. در ایتالیا و اسپانیا، در دوره‌ی هیتلر و فرانکو، و در اندونزی سال‌های ۶۰. صهیونیست‌های اسرائیل هم چند بار کوشیده‌اند نسل مبارزان فلسطینی را از بُن براندازند. آخرین نمونه‌اش محاصره‌ی دو اردوگاه صبرا و شتیلا. در نسل‌کشی، تنها عناصر پیشتاز و آگاه نیستند که زیر ضرب قرار می‌گیرند؛ کودکان، سالخورده‌گان، زنان و مردان بی‌پناه هم نابود می‌شوند.

کشتار سال ۱۳۶۷ ایران به باور نگارنده، عناصری از نسل‌کشی‌های روزگار ما را در دل دارد. هزاران نفر زن، مرد، سالخورده، کودک، فعال، غیر فعال، حتا کسانی که دچار پریشانی روانی و اختلال فکری شده بودند را در زمانی کوتاه نابود کردند. فراتر از این، به آن‌هایی هم که با زندان‌بان‌ها همکاری کرده بودند و در پیگرد و حتا بازجویی زندانیان سیاسی شرکت کرده بودند نیز رحم نکردند. چرا؟

تجربه‌ی سه دوره‌ی زندان در ایران معاصر نشان می‌دهد که این مهم‌ترین نهاد تنبیه و ابزار

۱- این نوشته تنها یکی از جنبه‌هایی که به کشتار بزرگ ۱۳۶۷ انجامید را مورد بررسی قرار می‌دهد؛ جنبه‌ای که لازم است و کافی نیست. آگاهم که جنبه‌های دیگری که به آن کشتار منجر شد نیز باید مورد توجه قرار گیرد تا تصویری کامل از جنایت ترسیم شود.

سرکوب مخالفان سیاسی، نه تنها کارآیی چندانی نداشته است، بلکه رفته رفته به یکی از مهم‌ترین مراکز تربیت سیاسی و تجدید سازمان مبارزان و فعالان سیاسی تبدیل شده است. نقش گروه معروف به "۵۳ نفر" در زندان‌های رضا شاه پهلوی، و به ویژه در تأسیس حزب توده (۱۳۲۱)؛ نقش بیژن جزنی و یارانش در گزینش و آموزش کادرهای سازمان چریک‌های فدایی خلق، نمونه وار شناخته شده است. اما به زندان جمهوری اسلامی، از نظر سازماندهی دوباره‌ی مبارزان سیاسی کمتر پرداخته شده است.

دانسته است که مجاهدین خلق، در درون زندان‌ها سازماندهی داشتند، و بسیار بودند آن‌هایی که حتا در نقش توّاب فرو می‌رفتند تا هرچه زودتر از زندان آزاد شوند و به صفوف آن سازمان در خارج از ایران بپیوندند. اما درباره‌ی چند و چون فعالیت چپ‌ها در سال‌های ۶۷-۱۳۶۰ در زندان‌های جمهوری اسلامی، دانش همگانی وجود ندارد. هدف این نوشته تنها بازشکافتن یک جنبه از موضوع است: مطالعه در زندان و بازآموزش نظری؛ امری که بسیاری از چپ‌ها به آن توجه کافی روا می‌داشتند.

یورش همه جانبه‌ی رژیم به احزاب و گروه‌های اپوزیسیون در اوایل دهه‌ی ۶۰، بسیاری از شکل‌ها را با ضعف و فتور روبرو کرده بود. ضربات سنگین نیروهای سرکوب گر رژیم بسیاری از سازمان‌ها را متلاشی کرده بود، و آنهایی هم که متلاشی نشده بودند را با محدودیت و یا قطع موقت فعالیت روبرو کرده بود.

برخلاف دستگیری‌های سال ۱۳۶۰ که انبوه و بی حساب و کتاب بود، دستگیری‌های سال‌های بعد، سمت و سویی کاملاً مشخص داشت. ضربه‌های رژیم به قلب شبکه‌های تشکیلاتی وارد می‌آمد و عناصر کارآزموده و کادرهای تشکل‌ها را شکار می‌کرد. به این دلیل، از سال ۱۳۶۲ به بعد، ترکیب زندانیان سیاسی به کلی تغییر کرد. اینک کسانی در زندان‌ها بودند که سابقه‌ی کار تشکیلاتی و تئوریک داشته و سال‌ها در صف مقدم مبارزه‌ی سیاسی قرار داشتند. با خروج بخش بزرگی از کادرها و رهبران سیاسی اپوزیسیون از کشور، زندان بزرگ‌ترین کانون تجمع و تمرکز اپوزیسیون شد، و رفته رفته "مدرسه‌ی حزبی" وسیعی به وجود آمد که به اعضای علاقمند جنبش اجازه می‌داد فعالیت گذشته خود را مورد بازبینی قرار دهند؛ موقعیت کنونی حکومت را با دقت بررسی کنند و چشم انداز مبارزه را ترسیم نمایند.

بازجوه‌های ساواک شاه با چنین پدیده‌ای آشنا شده بودند. آن‌ها پی برده بودند که "مجاهدین" و "چریک‌ها" در داخل زندان سازمان دارند و نیروهای شان را آموزش می‌دهند. این را هم فهمیده بودند که کادرهایی که از زندان به سازمان‌ها می‌پیوندند کارآزموده‌تر و با تجربه‌تر از کسانی هستند که تجربه‌ی زندان را ندارند. سیاست ساواک در سال‌های پایانی‌ی حکومت شاه برپایه‌ی همین واقعیت‌ها طرح و تنظیم شده بود. شکنجه‌ی تا حد مرگ مبارزان در هنگام

بازجویی، جدا سازی زندانیان و پخش کردن آن‌ها در بندهای مختلف و زندان‌های مختلف، ایجاد زندان گوهردشت که ویژگی‌اش وفور سلول‌های انفرادی ست و... نمونه‌ی واکنش دستگاه امنیتی شاه به کنش انقلابیان آن سال‌هاست. بیژن جزنی و یارانش را نیز، به گمان من، در همین رابطه کشتند.

این واقعیت‌ها بر گردانندگان نظام جمهوری اسلامی که شماری‌شان از زندانیان سیاسی‌ی دوره شاه بودند نیز پنهان نبود. بیهوده نبود که همیشه ما را متهم به شرکت در فعالیت‌های "کمون" زندان می‌کردند. اتهامی که البته برای توجیه سیاست سختگیری و سرکوب بود. نمی‌شد در همه جا "کمون" به راه انداخت و به فعالیت‌های "کمونی" پرداخت. نمی‌شد چنان فضایی را به همه‌ی زندان‌ها و زندانی‌ها تسری داد. سطح سیاسی و آگاهی زندانیان سیاسی‌ی جمهوری اسلامی بیش از حد معمول، با هم متفاوت بود. طبیعی بود که زندگی‌ی سیاسی در درون بندها راه تکامل خود را می‌پیمود.

نقطه‌ی شروع در اکثر مواقع، انتقال خبرهای داخلی و جهانی و بحث سیاسی درباره‌ی آن بود. بحث‌ها از بررسی و تحلیل بودجه‌ی سالانه و برنامه‌های پنج ساله، تا کودتا در فلان کشور امریکای جنوبی و بهمان جنبش انقلابی را در بر می‌گرفت. بحث‌ها و تبادل نظرها زمینه‌ی مناسبی بود برای بازبینی مبانی اندیشه‌ی سیاسی و افق‌های سیاسی‌ای که در تئوداد حوادث مه‌آلود شده بود. گام بعدی بازبینی‌ی روش‌ها و هنجارهای کار تشکیلاتی‌ی دوره‌ی گذشته بود. استنتاج‌ها و نتیجه‌گیری‌ها الزاماً یکی نبود. فصل مشترک چنین فراگردی تعیین فردی فعالان جنبش چپ در برابر یکسان سازی و یکسان پنداری همگانی‌ی دوره‌ی پیش از زندان بود. اندیشه‌ی مستقل تنها راهی بود که در دوره‌ی ضعف و فتور سازمان‌ها پیش روی فعالان سیاسی‌ی دستگیر شده قرار داشت. خواندن کتاب‌های "ممنوعه" و یا مقالات تدوین شده در داخل زندان، به غنای این اندیشه‌ی مستقل یاری می‌رساند.

عناوین بسیاری از بحث‌ها و جزوه‌ها، با "نسل کشی" سال ۱۳۶۷ برای همیشه بر ما پوشیده خواهد ماند. با این همه، آن‌چه در یاد جمعی زندانیان مانده است، کم نیست. نام بیشتر کتاب‌ها را می‌دانیم. بخشی از آن‌ها را "فرشتگان از عالم غیب" برای ما می‌آوردند. بخشی را هم گردانندگان زندان در اختیار ما می‌گذاشتند. طراح این کار حسین شریعتمداری بود، مدیر مسئول کنونی روزنامه‌ی کیهان در تهران. اگر نام کتاب‌ها و جزوه‌هایی را بیاورم که در اختیار داشتیم، فضای فکری و امکانات بالفعل دوره‌ی پیش از "نسل کشی" سال ۶۷ را به دست داده‌ام (البته ابداً نباید تصور کرد که شخص نامبرده شعور قابل ملاحظه‌ای داشت. این امکان بود که او واژه‌نامه انگلیسی به فارسی را به عنوان کتاب ضاله توقیف کند و در عوض به دیوان حافظ اجازه ورود به بند بدهد):

- ایدئولوژی آلمانی مارکس، انگلس
- نظریه‌ی تکامل مونیستی تاریخ، گریگوری پلخائف
- هفتمین صلیب، آنا زگرس (نویسنده‌ی کمونیست آلمانی)
- متن مصوبات کنگره‌ی بهمن ۱۳۶۶، یکی از طیف‌های سچفخا
- درباره‌ی تئاتر، برتولت برشت.
- یادها، کروپسکایا
- جنگ داخلی در اسپانیا، ...
- انقلاب و ضد انقلاب در آلمان، فردریش انگلس
- فلیکس یعنی خوشبختی
- بگذار سخن بگویم
- اقتصاد سیاسی، ارنست مندل
- اقتصاد سیاسی توسعه، پل باران
- کتاب‌ها و مقالات بلند از اقتصاد دانان رادیکال و یا مارکسیست نظیر آندره گوندروفرانک،
تونی کلیف، پل سوئیزی و...
- مالک و زارع در ایران، آن لمبتون
- سنجش خرد ناب، ایمانوئل کانت، ترجمه دکتر شمس‌الدین ادیب سلطانی
- گزارش فیدل کاسترو از اقتصاد جهانی در اجلاس غیرمتعهدها در هاوانا، ۱۹۸۰
- تاریخ بیداری ایرانیان، ناظم الاسلام کرمانی
- تاریخ بیست ساله‌ی ایران، حسین مکی
- مجموعه‌ی به نسبت وسیعی هم درباره‌ی تاریخ ایران داشتیم: از دوره‌ی صفویه تا اوایل
حکومت پهلوی (از تاریخ عالم‌آرای صفوی گرفته تا روابط ایران و انگلیس در قرن نوزدهم نوشته
محمود محمود)
- اندیشه‌ی هگل، و. ت. استیس، ترجمه دکتر حمید عنایت
- در شناخت اندیشه‌ی هگل، روژه گارودی، ترجمه باقر پرهام
- ...
- از "مزایای" دستگیری نیروهای تئوریک تشکیلات‌ها یکی هم گسترش بحث‌های نظری در
بندها بود. یادداشت‌ها و نوشته‌ها نیز با کشتارهای بزرگ سال ۱۳۶۷ از دسترس ما خارج
شده‌اند، و دریغ از دست دادن اندیشه‌ورزان به دار آویخته‌را، اینک در کیفیت نازل بحث‌ها و
پلمیک‌های سیاسی، دو چندان می‌بینم. عناوین بخش کوچکی از جزوات چنین بود:
- نقش طبقه‌ی کارگر در انقلاب ایران (مقاله، ۱۰ صفحه، به مناسبت اول ماه مه، بررسی

آمارى طبقه کارگر ایران، سهم آن در مجموع نیروی کار، جایگاه آن در صنایع استراتژیک، امکانات فرارویی توان بالقوه این طبقه)

- نقدی بر مقاله "نقش طبقه کارگر در انقلاب ایران" (مقاله، ۷ صفحه، انتقاد به برجسته ساختن نقش طبقه کارگر و کم بها دادن به سایر طبقات در انقلاب)

- مباحثه ای درباره ی مرحله ی انقلاب و نقش طبقات در آن (پاسخی به نقد، مقاله، ۳۵ صفحه، پاسخ به انتقاد، به همراه متن قطعنامه ها و مباحثات سازمان چریک های فدایی خلق ایران، کنگره ی اول)

- دوران و انترناسیونالیسم پرولتری (جزوه، ۱۲۰ صفحه، مفاهیم عصر، دوران، دوره و... دوران کنونی و متدولوژی تبیین وظایف بین المللی پرولتاریا)

- سیکل صلح (جزوه، بهار و تابستان ۱۳۶۶، ۱۴۰ صفحه، شامل بررسی تاریخیچه ی جنگ ایران و عراق. گرایش رژیم به پایان جنگ با عراق، رد این نظر که: «رژیم نه می خواهد و نه می تواند به جنگ پایان دهد و حیات رژیم تنها با ادامه ی جنگ امکان پذیر است»... این جزوه با رد نظریه ی پیوند حیات رژیم با ادامه جنگ، با طرح شواهد قبلی و موجود در سال ۱۳۶۶، بر این چشم انداز پای می فشرده که رژیم وارد کش و قوس ها و تلاش هایی برای توقف جنگ شده است، و این که این حرکت تک خطی نبوده و می توان بر آن "سیکل صلح" نام نهاد. پیشاهنگ می بایست به پیش بینی واکنش رژیم و جنبش های اعتراضی یپردازد که در اثر شدت گیری بحران اقتصادی، تورم "جهشی"، سرخوردگی های سیاسی و اجتماعی پس از جنگ، اوج می گیرند. جنبش ما باید از جنبش های پس از جنگ کشورهای دیگر بیاموزد و نقش فعال تری در سازمان دهی این جنبش ها در ایران داشته باشد. سرکوب صدای زندانیان سیاسی به عنوان قاطع ترین طیف ضد جنگ، از درون چنین چشم اندازی قابل رویت بود. یک سال بعد، رژیم قطعنامه ۵۹۸ را پذیرفت.

- بررسی ضربه هشتم تیر سچفخا (مقاله، ۲۵ صفحه، به مناسبت هشتم تیر، سالگرد شهادت حمید اشرف و بخش اعظم کادرها به دست رژیم شاه). در گردآوری این مقاله تعدادی از اعضا و فعالین مرتبط با سازمان در سال ۱۳۵۵ و نیز فردی که از طرف سازمان مجاهدین، رابط تماس با حمید اشرف بود، یاری رساندند. این فرد بعدها در زندان شاه مارکسیست-لنینیست شده بود. در کشتارهای ۱۳۶۷ تمامی یاری رسانندگان به این مقاله به دار آویخته شدند. موضوعات مورد اشاره در متن عبارت بودند از: جایگاه سازمان تا پیش از ضربات در جنبش عمومی و انقلابی، گسترش سازمان و نا کارآیی سبک سازماندهی قبلی، وقایع و ضربات پیش از هشتم تیر، جایگاه حمید اشرف در سازمان، اهمیت جلسه هشتم تیر در تصمیم گیری جمعی و پیامدها و پیگردهای بعدی...

- درباره‌ی سازماندهی (جزوه، ۱۰۰ صفحه، درباره سازماندهی حزبی، روابط با سازمان‌های دموکراتیک و توده‌ای، ساختار داخلی سازمان، سانترالیسم دموکراتیک، آموزش و کادرسازی، سازماندهی متمرکز و غیر متمرکز، معیارهای برگماری نیروها و عضویت...) ^۲

- زندگی‌نامه‌ی کوتاه رفیق سعید سلطان پور (مقاله، ۱۶ صفحه، به مناسبت سالگرد اعدامش)

- ترجمه‌ی اشعاری از امریکای لاتین، مترجم حسین صدرایی (اقدامی) که در سال ۱۳۶۷ به دار آویخته شد.

خواندن و بازخواندن این کتاب‌ها و جزوه‌ها و گفت و گو درباره‌ی آن‌ها - که موجب خشم و کینه توزی زندان‌بان‌ها و تنبیه سخت زندانیان می‌شد - به پختگی رفتار سیاسی ما بسی یاری رسانده بود و این از چشم‌عدو به دور نمانده بود. آزاد شدن و از اسارت رستن این آموختگان و تجربه اندوختگان به معنای تجدید حیاتِ اوپوزیسیونِ چپ و رادیکال در داخل کشور بود. در دوره‌ی میثم ^۳ و امتیاز دادن‌ها و امتیاز گرفتن‌ها، "سرموضعی‌های تیر" ^۴ شناسایی شده بودند. این‌ها - که ترس از زندان را دست‌کم در میان خانواده‌هایشان از بین برده بودند و یا به میزان زیادی فرو کاسته بودند - در صورت آزادی چه بسا به حرکت متشکل می‌پرداختند، در سازماندهی مبارزه‌ی مردم شرکت می‌جستند و به ارتقای سطح مبارزه اجتماعی یاری می‌رساندند.

اوپوزیسیون به طور عام و "چپ"ها به طور خاص، پیامبران فردا بودند. حکومت در مرکز "اقتدار امنیتی"اش آن‌ها را نگهداشته بود. و زندانی سیاسی پادزهر حکومت را در وجود خویش بارور ساخته بود. پی‌آمدهای بن بست حکومتیان، بن بست سیاسی، بن بست اقتصادی، بن بست در جنگ، بن بست... تنها با اقدام جنایت کارانه‌ای تخفیف می‌یافت و به تعویق می‌افتاد. نسل برخاسته از جنبش انقلابی که حکومت شاه را برانداخته بود و در فردای انقلاب در برابر جمهوری اسلامی ایستاده بود، باید در داخل کشور ریشه کن می‌شد: نسل گُشی، آن‌هم به شیوه‌ی اسلامی:

«... پیرها با تجربه هستند، باید همه‌شان را کشت... جوان‌ها نیز چابک و

خلاق اند. آن‌ها را نیز باید کشت... میان سال‌ها نیز در اوج باروری تجربه و خلاقیت

هستند، بهشان رحم نکنید... زندانیان زمان شاه را که نباید امان داد... آن‌هایی هم که

۲- مقاله‌ی "سازماندهی جنبش امروز"، فرهاد سپهر، "گفتگوهای زندان"، کتاب دوم، پائیز ۱۳۷۷، ص ۳ (این مقاله با استفاده از ایده‌های داخل زندان تهیه شده است و جزوه‌ی "درباره‌ی سازماندهی" از ساختار متفاوتی برخوردار بود.)

۳- "دوره‌ی میثم" به دوره‌ای گفته می‌شود که فضای زندان تا حدی باز شد. بین سال‌های ۱۳۶۳-۱۳۶۵. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به "میثم کراسی"، نوشته‌ی فرهاد سپهر، مژده ارسی، سیاوش م. در همین کتاب.

۴- "سرموضعی‌های تیر" به سرموضعی‌هایی گفته می‌شد که "ها"ی مسئولان زندان را با "هو" پاسخ می‌دادند و سرکش بودند.

در اکسیون‌های داخل زندان بودند یادتان نرود... پرونده‌هایشان را کنترل کنید که از تشکیلاتی‌هایشان کسی از دستان در نرود... تحصیل کرده‌ها خطرناک تر هستند، آن‌ها را دار بزنید... ارتشی‌ها که حکمشان معلوم است. پس فردا می‌خواهند قیامی مسلحانه علیه ما سازماندهی کنند... حکم‌های سنگین که نیاز به بررسی ندارد، منفجرشان کنید تا زودتر کارشان تمام شود... کارگرها از دستان در نروند. معلوم است که می‌خواهند در کارخانه‌ها اعتصاب راه بیندازند... این یکی هم در شهرستان آدم خوش نامی ست، وسط شهر با جرثقیل دارش بزنید تا مردم شهر حساب کار دستان بیاید... ورزش کارها را زودتر جدا کنید بفرستید "آمفی تئاتر"^۵. بچه محل‌هاشان از آن‌ها حرف شنوی دارند... سریع تر باید کار همه‌شان را یکسره کنیم...»^۶

با این حال، نسل‌کشی به اهداف "کامل" خود دست نیافت. همیشه چندتایی یهودی سرگردان هستند که حکایت اردوگاه‌های مرگ فاشیست‌ها را روایت کنند. چند کمونیست اندونزیایی، سی سال پس از سلاخی سوکارنو، دوباره جنبش برابری خواهانه مردم را سازمان می‌دهند، و یا چند جمهوری خواه اسپانیایی که تا سال‌ها پس از استقرار حکومت فرانکو، نوید بخش اسپانیای آزاد می‌شوند... و نیز آرمانخواهان ایرانی که داستان نسل‌کشی سال ۶۷ را واگو می‌کنند. ■

۵- در کشتار سال ۱۳۶۷ در گوهردشت زندانیان سیاسی را در آمفی تئاتر به دار آویختند.

۶- هریک از این جمله‌ها از دهان یکی از مسئولان زندان و یا مقامات دادستانی درآمده و افراد گوناگونی آنها را شنیده‌اند. در این جا آنها را کنار هم چیده‌ایم.